اخبار

ادبیات ورود به بازار سرمایه در گردشگری بوجود آید

سید حامد زعفرانچی معاون اداری و مالی یکی از هلدینگ های گردشگری بنیاد مستضعفان درباره اینکه چرا بخش‌های مختلف گردشگری وارد بازار سرمایه نمی‌شوند گفت: معمولاً باید شرکت‌ها شروط فرایند پذیرش را داشته باشند مانند اینکه در سه تا ۵ سال گذشته سودده باشند و یا عرصه و اعیان به نام مالک باشد و موارد دیگر. اینها مواردی است که اگر با مجموعه‌های هتلداری هم صحبت کنید می‌گویند که چه مشکلاتی دارند مثل اینکه زمین آنها معارض دارد و یا به اسم شرکت نیست.

وی افزود: در این میان برخی از شرکت‌ها به مشکل برخورد کرده و یا عرصه را ترهین بانک برای گرفتن تسهیلات کرده اند و هنوز سند آن عرصه آزاد نشده یا زمین‌ها اوقافی است. این طور نیست که چون هتلی برای بنیاد و یا صندوق بازنشستگی است هیچ مشکلی نداشته باشد و اسناد به نام همان شرکت‌ها باشد. چنین مشکلاتی باعث می‌شود که شرکت‌ها در مسیر معرفی نماد دچار مشکل شوند. همچنین باید پیش نیازها مانند روند سوددهی روبه رشد باشند. اگر هتلی سال گذشته ۶ میلیارد سود داشته امسال باید ۶و نیم میلیارد سود اعلام کند و اگر ۵ میلیارد سود داشته باشد دوستان پذیرش بورس اعلام می‌کنند که چرا روند شما منفی بوده است بنابراین در اولویت پذیرش قرار ندارید آن هم در شرایطی که خیلی از شرکت‌ها در صف پذیرش هستند.

وی در ادامه بیان کرد: ذیل بنیاد هلدینگ وجود دارد که ۲۲ هتل، چهار مجموعه تفریحی و گردشگری و شرکت‌های حمل و نقل و آژانس مسافرتی را شامل می‌شود. ما با یک شرکت دیگر زیرمجموعه وزارت دفاع شرکتی را ثبت کردیم که نماد آن در فرابورس درج شده است و در نظر داریم تا کل هلدینگ را به بورس وارد کنیم. چون این هلدینگ دو بال گردشگری و حمل و نقل را دارد و با داشتن ۳۲ شرکت فعالیت می‌کند. طولانی شدن این روند به دلیل کم کاری افراد نیست. ورود شرکت ها به بورس سخت بود الان هم که به لحاظ ساختاری این روند آسان شده به لحاظ عملیاتی زمان می‌برد. هنوز خیلی از شرکت‌ها در صف پذیرش هستند. ورود به بازار بورس مقوله‌ای نیست که افراد به صورت سنتی و روال عادی بتوانند کاری کنند باید خون تازه ای وارد شریان‌های سیستم شود. خیلی از افراد نمی‌دانند که باید از کجا شروع کنند. بنیاد مستضعفان از قبل هم برای ورود به بازار سرمایه تلاش کرده بود و در واقع اولین هتل خود را وارد این بازار کرد.

زعفران چی درباره اینکه رئیس سابق بنیاد مستضعفان از واگذاری هتل‌های بنیاد به بخش خصوصی خبر داده بود گفت: ورود به بازار بورس منافاتی با این واگذاری ندارد. بهترین روش واگذاری، کشف قیمت و شفافیت فروش؛ بازار سرمایه است. وقتی سهام یک مجموعه ارزش گذاری می‌شود وقتی به بالانس رسید دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که چرا با این قیمت به بخش خصوصی واگذار شد بلکه از طریق بازار سرمایه به بخش خصوصی واقعی واگذار می‌شود نه شبه خصوصی و این مدل شرکت‌ها. زیرمجموعه‌های هلدینگ‌ها هم می‌توانند به صورت مستقل وارد بورس شوند. ما هم می‌توانیم هم یک بار هتل‌ها را وارد کنیم و هم کل مجموعه را.

وی درباره فراز و فرودهای بازار بورس نیز گفت: بازار بورس در سنوات مختلف بالا و پایین شده است و شاخص افت‌های بیشتری از این روزها را تجربه کرده است اما مردمی که به تازگی وارد شده اند الان فشار زیادی را حس می‌کنند درحالی که این روند را ما بارها دیده ایم. امیدواریم اتفاق جدیدی سال ۱۴۰۰ در اقتصاد کشور بوجود بیاید و باز هم به صعود برسیم.

حمایت یکی از بازیگران سینما و تلویزیون از نویسندگان جوان

انتشارات عنوان بنا دارد مجموعه‌ای از آثار نویسندگان جوان کشور را با عنوان مجموعه «نقره‌فام» منتشر کند که این‌کار زیر نظر فرهاد قائمیان بازیگر سینما و تلویزیون به‌عنوان مدیر شورای تولید این‌مجموعه، انجام خواهد شد.

انتشار کتاب‌های این‌مجموعه با هدف حمایت از نشر کتاب‌های سودمند هنری و ادبی و معرفی مولفان و مترجمان جوان ادبیات داستانی، هنرهای نمایشی و سینما انجام می‌شود.

فرهاد قائمیان درباره این‌همکاری گفته است: چاپ کتاب به‌خصوص در حوزه سینما، تئاتر و ادبیات داستانی جزو دغدغه‌های همیشگی‌ام بوده، هر نوع سرمایه‌گذاری در عرصه نشر و کتاب جزو باقیات صالحات است و مطمئنم این نیکوکاری برای همه اهالی فرهنگ و هنر و آیندگان ثمربخش و مفید است.

تاکنون کتاب‌های «داستان‌های کوتاه کوتاه» اثر الکساندر سالژنیتسین با ترجمه مریم سامعی، «تئاتر خودمانی» تالیف آرمان طیران، «آن تاریکی درخشان» نوشته لیف سارن با ترجمه صنم نادری، نمایشنامه «هفت دقیقه» نوشته استفانو ماسینی با ترجمه نیایش بهمنیه و «جدال روایت‌ها» تالیف آرش معیریان در قالب این‌مجموعه منتشر شده‌اند.

«فرهنگ سینمای فارسی» در دو جلد تالیف وحید علیرضایی و «تاوان و چند قصه» اثر تولستوی با ترجمه فرزانه شفیعی کتاب‌هایی هستند که بناست به‌زودی در قالب مجموعه «نقره‌فام» توسط انتشارات عنوان منتشر و راهی بازار نشر شوند.

رفیق حاج همت باید هم شهید می‌شد

بغض ۳۷ ساله خواهر کهنه نمی‌شود

سردار شهید محمد نیک‌بین، یکی از همان سربازان خفته در گمنامی است که امام در سال ۱۳۴۲ به وجودشان اشاره می‌کند. یکی از همان جوانان رشید روزهای انقلاب که تمام زندگی‌اش را وقف مبارزه و انقلاب می‌کند و یکی از رزمندگان دلاور دهه شصت که مردانه جلوی تجاوز دشمن سینه سپر می‌کند و راه بر متجاوز می‌بندد. اولین حقیقت قابل استنباط از زندگی پر فراز و نشیب محمد نیک بین که در کتاب «بادگیر خاکی» به جزئیات شنیدنی آن پرداخته شده این است که محمد باید شهید می‌شد. انصاف نبود دفتر عمر پربار جوانی به زلالی بلورهای درخشان یخ و به وسعت تمام تلاطم‌های سال‌های مبارزه، بعد از پیروزی انقلاب و روزهای دفاع مقدس، جور دیگری و جز با شهادت بسته شود. انصاف نبود کلمه شهید کنار اسم رفیق حاج همت ننشیند و رهبر انقلاب برای سرسلامتی دادن مهمان پدر و مادرش نشود.

به بهانه پنجمین روز محرم، پای صحبت‌های زهرا نیک بین نشستیم که هنوز و بعد از این همه سال از شهادت سردار محمد نیک بین وقتی به اینجا می‌رسد که: «محمد رو خیلی دوست داشتم. خیلی بهش وابسته بودم. باورم نمی‌شد بعد از محمد زنده بمانم. من محمد رو از پدرم هم بیشتر دوست داشتم» صدایش موج بر می‌دارد و بغض می‌پیچد توی کلامش. بغضی که ۳۷ ساله شده اما نه ذره‌ای گرد زمان بر آن نشسته و نه سر سوزنی بوی کهنگی می‌دهد.

از ابتدا شروع کنیم. لطفاً کمی برای ما از خانواده، کودکی، تعداد برادر و خواهرهایتان، فضای کودکی و خاطراتتان در آن زمان بفرمایید. شما و خواهر و برادرهایتان به خصوص شهید محمد در چه فضایی بزرگ شدید و بهترین خاطراتی که از آن دوران دارید چیست؟

ما پنج فرزند هستیم. سه خواهر و دو برادر. من فرزند چهارم خانواده هستم. برادر عزیز من محمد اولین فرزند خانواده است و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۱ در تهران دنیا آمد. پدرم خیلی به اسم محمد علاقه داشت. قبل از او هم خانواده کوچولوی دیگری داشتند که اسمش محمد بود ولی در یک ماهگی فوت کرد و بعد از او خدا محمد شهید را به پدر و مادرم داد. در آن زمان روی حساب سنت‌های غلطی که وجود داشت به پدرم می‌گفتند: « اسم این یکی بچه را محمد نگذار» اما پدرم جواب می‌دادند اگر خدا ده فرزند هم به من بدهد و بگیرد باز اسمش را محمد می‌گذارم. پدرم از شاگردان شیخ رجب علی خیاط بودند و از محضر ایشان استفاده می‌کردند و با وجودی که تنها سواد مکتبی و در حد خواندن و نوشتن قرآن داشتند اما در جلسات متعدد شرکت می‌کردند، از جمله جلسات آیت الله فاطمی نیا و شیخ رجب علی خیاط. در عین حال کتاب‌های خیلی بزرگ و سنگینی که شاید حالا هم خیلی از جوان‌ها حوصله خواندن آن‌ها را ندارند دست می‌گرفتند و می‌خواندند. اشعار زیادی از حافظ، آیات قرآن و خیلی از احادیث را حفظ بودند، هم به عربی و هم ترجمه آن. در مهمانی‌ها، گفت و گوهای خانوادگی، وقتی دوستان و هم رزمان برادرم به خانه ما می‌آمدند و یا در مواجهه با کسانی که نزد پدر می‌آمدند و می‌گفتند می‌خواهیم از محضر شما که بزرگانی را دیده‌اید استفاده کنیم از این حفظیات استفاده می‌کردند تا منظورشان را بهتر به شنونده منتقل کنند.

بیشتر ایشان در ساختار اعتقادی و یا شکل گیری افکار شما و دیگر خواهر و برادرها نقش داشت یا دیگران بر او تأثیر می‌گذاشتند؟

طبعاً چون محمد فرزند ارشد خانواده بود ما بچه‌های کوچک‌تر سعی می‌کردیم از او تبعیت کنیم. پدر و مادرم، همه دوستان و اقوام و همسایه‌ها همیشه از محمد تعریف و تحسین و تشویقش می‌کردند در نتیجه ما هم می‌خواستیم جوری باشیم که هم خدا از ما راضی باشد و هم دیگران. برایمان مهم بود مثل محمد تأثیرگذار باشیم. من هم مثل خواهرهای بزرگترم خیلی از محمد تاثیر می‌گرفتم، به خصوص در حجاب. خیلی روی حجاب و درس خواندن ما تأکید داشت. وقتی من و خواهرم بعد از گذراندن سوم راهنمایی تصمیم گرفتیم به حوزه علمیه برویم، چون آن زمان چنین امکانی بود، پدرم گفتند با محمد مشورت کنید. محمد موافقت نکرد و گفت: « حوزه آدم بی سواد نمی‌خواهد. دیپلم بگیرید و بعد بروید حوزه».

به طور کلی چارچوب زندگی، اولویت‌ها و دل مشغولی‌های شهید در زندگی چه بود؟

در یک کلمه اسلام و انقلاب. خودش در قسمت فرهنگی سپاه کار می‌کرد و خیلی تلاش داشت ما را به عنوان رابط بین سپاه و اتحادیه انجمن‌های دانش آموزی واسطه کند برای افزایش آگاهی دانش آموزان. کتاب، مجله و چنین چیزهایی به ما می‌داد تا برای دانش آموزان به مدرسه ببریم. یا با آن‌ها نمایشگاه برگزار کنیم. بعضی وقت‌ها خودش هم به عنوان سخنران می‌آمد و از انقلاب، امام و شهدا می‌گفت. همیشه به اقوام و آشنایان کتاب هدیه می‌داد. حسینیه مجتمع بزرگی که نزدیک خانه‌مان بود را خودش راه انداخت. از سپاه برایش امام جماعت گرفت و خودش دعای توسل و کمیلش را می‌خواند. گاهی سخنرانی هم می‌کرد. به علاوه برای نوجوان‌ها و یا حتی سنین پایین‌تر، کلاس‌های آموزش قرآن برگزار می‌کرد. جوری که هنوز هم که هنوز است هرکس از اهالی مجتمع ما را می‌بیند به ما می‌گوید محمد خیلی گردن ما حق دارد، او بچه‌های ما را از نظر اسلامی تربیت کرد.

دعای توسل هفتگی را به خاطر دلجویی از خانواده شهدا هر هفته منزل یک شهید برگزار می‌کرد و بعد از مراسم از شهید آن خانواده صحبت می‌کرد. این فعالیت‌های مرخصی‌هایش بود. بقیه زمانش را در جبهه می‌گذارند. سپاه خیلی به او اجازه حضور در منطقه را نمی‌داد اما محمد به هر شکلی بود می‌رفت. به هر شکلی بود از وقتش استفاده می‌کرد. حتی ده دقیقه یک ربع زمان‌های رفت و آمد با اتوبوس، یا چند دقیقه وقت استراحتش در سپاه را هم با کتاب خواندن پر می‌کرد. همیشه کتاب دستش بود، به خصوص کتاب‌های شهید مطهری و شهید دستغیب. به همه ما هم توصیه می‌کرد با کتاب انس بگیرند و از زمان‌های مرده‌شان استفاده کنند.

از چه زمان و چطور زمزمه‌های برادرتان برای حضور در عرصه دفاع به گوش شما و خانواده رسید؟ اصلاً ایشان در این خصوص با اهل خانواده صحبت می‌کرد و آیا با توجه به روابط نزدیکی که معمولاً بین خواهر و برادرها حاکم است شما نقش ویژه‌تری در این میان داشتید؟

از آنجا که محمد عضو سپاه پاسداران شده بود با شروع جنگ برایمان مشخص بود که طبیعتاً محمد هم به جبهه‌های جنگ خواهد رفت. با این وجود باز از پدرم اجازه گرفت. برای همه ما به خصوص پدر و مادرم خیلی سخت بود ولی می‌دانستیم که باید همه امام خمینی را حمایت کنیم تا جبهه‌ها خالی نماند. من خیلی به محمد وابسته بودم. هم همیشه خودم احساس می‌کردم و هم پدر و مادرم این را می‌گفتند. بعد از شهادت محمد فکر نمی‌کردم دیگر زنده بمانم. این را به دخترم هم گفته‌ام، من محمد را از پدرم هم بیشتر دوست داشتم.

من خیلی به محمد وابسته بودم. هم همیشه خودم احساس می‌کردم و هم پدر و مادرم این را می‌گفتند. بعد از شهادت محمد فکر نمی‌کردم دیگر زنده بمانم. این را به دخترم هم گفته‌ام، من محمد را از پدرم هم بیشتر دوست داشتم. هم همیشه خودم احساس می‌کردم و هم پدر و مادرم این را می‌گفتند. بعد از شهادت محمد فکر نمی‌کردم دیگر زنده بمانم. من خیلی به محمد وابسته بودم. هم همیشه خودم احساس می‌کردم و هم پدر و مادرم این را می‌گفتند. بعد از شهادت محمد فکر نمی‌کردم دیگر زنده بمانم. این را به دخترم هم گفته‌ام، من محمد را از پدرم هم بیشتر دوست داشتم‌اینکه چند بار با مجروحیت تا پای مرگ رفته بود باعث می‌شد همیشه خیلی دلهره و اضطراب از دست دادنش را داشته باشم و مدام فکر می‌کردم اگر محمد به شهادت برسد ما چطور باید زنده بمانیم؟ حقیقت این است که خدا به همه صبر می‌دهد و به ما هم صبر داد فقط همیشه می‌گویم بمیرم برای دل حضرت زینب. آن همه مصائب، آن همه سختی‌ها، آن همه دشمن. بعد از شهادت محمد خیلی به ما زنگ می‌زدند. اقوام، همسایه‌ها، دوستان و ... و من همیشه می‌گفتم بمیرم برای دل حضرت زینب که بعد از شهادت عزیزانش آنقدر اذیت و شکنجه شدند و به اسارت رفتند.

از چگونگی و روز شهادت ایشان برایمان بفرمایید.

از بعد از عملیات والفجر ۴ آرام و قرار نداشت. تعداد زیادی از دوستانش در این عملیات به شهادت رسیده بودند و ابدان مطهرشان در منطقه باقی مانده بود. می‌گفت من خیلی از خانواده شهدا خجالت می‌کشم که بچه‌های آن‌ها شهید شده و من حتی نتوانستم پیکرشان را برایشان برگردانم. بار آخری که می‌رفت به یکی از دوستانش گفته بود از خدا می‌خواهم شهید بشوم و حتی پیکرم برنگردد چون از مادران شهدا خجالت می‌کشم. آقای محمدرضا طاهری مداح که از دوستان محمد بود برای ما و پدرم تعریف کرد که شب عملیات محمد همه را به صف می‌کند و می‌گوید: «من امشب شهید می‌شم فقط می‌خوام شما جبهه‌ها رو خالی نگذارید، امام خمینی رو تنها نگذارید، به خانواده من هم سر بزنید. هرکس به اون ها سر بزنه من قول می‌دم شفاعتش کنم.»

به خاطر این حرف محمد، خیلی از دوستانش به خصوص تا پدر در قید حیات بودند زیاد سر می‌زدند. حالا مادرم پا به سن گذاشته‌اند و پذیرایی از مهمانان محمد قدری برایشان سخت شده است. آن شب محمد با وجودی که هیچ وقت تعلقی به مسائل مادی نداشت تنها بادگیر سفید بین بادگیرها را بر می‌دارد و می‌گوید امشب من باید مشخص باشم. کمی بعد و در روند عملیات، آتش باری سه دوشکا حسابی برای رزمنده‌ها دردسرساز می‌شود و هرکس برای خاموش کردن آن‌ها پیش می‌رود به شهادت می‌رسد. در نهایت محمد خودش دست به کار می‌شود. روی حساب فرمانده گروهان بودنش همه می‌خواهند مانع رفتنش شوند اما محمد می‌گوید: «داره همه بچه‌ها رو درو می‌کنه» و پیش می‌رود. دوشکای اول و دوم خاموش می‌شود اما پیش از رسیدن محمد، تیر دوشکای سوم مستقیم به سرش اصابت و محمد به حالت سجده روی زمین می‌افتد. چند نفری که آن اطراف بودند تیر خوردن و روی زمین افتادن محمد را در روشنایی نور منورها می‌بینند و بادگیر سفیدش را تشخیص می‌دهند اما پیکر محمد همانطور که آرزو داشت در منطقه باقی می‌ماند.

بازگشت و مراسم تدفین پیکر شهید محمد نیک بین به چه سالی باز می‌گردد؟

۱۵ سال بعد از شهادت، در شهریور سال ۷۷ که مصادف با ایام فاطمیه بود پیکر محمد به دست ما رسید. از بس محمد به حضرت زهرا سلام الله علیها علاقه و ارادت داشت، هم شهادتش در ایام فاطمیه اتفاق افتاد، هم پانزده سال گمنام پیکرش در بیابان‌ها بر جای ماند و هم فاطمیه به خانه بازگشت. بدن مطهر محمد یک بار بعد از نماز جمعه باشکوه تشییع شد و یک بار در محل. بعد هم بنا بر سفارش خودش برای آخرین وداع به مجتمع کوی پلیس که آنجا فعالیت‌های زیادی داشت انتقال داده و تشییع شد و در نهایت در بهشت زهرا آرام گرفت.

لطفاً برایمان از خاطره حضور حضرت آقا در منزل پدریتان بفرمایید.

یک سال بعد از بازگشت پیکر محمد، این سعادت را داشتیم که در منزل پدری میزبان رهبر عزیزمان باشیم. خانه پدرم همیشه محل رفت و آمد رفقای محمد یا گروه‌های زیادی بود که برای مصاحبه یا ساخت مستند به آنجا رفت و آمد می‌کردند بود. آن روز هم خبر می‌دهند که قرار است از طرف روایت فتح برای تصویربرداری بیایند اما بعد از کار گذاشتن دوربین‌ها و دقایقی قبل از رسیدن حضرت آقا، ماهیت مهمان عزیز آن روز را برای خانواده فاش می‌کنند. متاسفانه چون ما دخترها در خانه پدری نبودیم و امکان این وجود نداشت که مادر از پشت تلفن در خصوص هویت مهمان به ما خبر دهند، توفیق حضور برای من و خواهرانم در این دیدار فراهم نشد. دل خوشی‌ام به این است که وقتی آقا از خواهر و برادرهای محمد سوال می‌کنند و مادر دلیل غیبتمان را توضیح می‌دهد آقا دست بلند می‌کنند و برای ما هم دعا می‌کنند. ان شاءالله همه همیشه مورد رضایت و در دعای ایشان باشیم. البته برادرم و همسرشان که در همان ساختمان با پدر و مادرم زندگی می‌کردند در این جلسه حضور داشتند. پدر و مادرم بسیار از این دیدار خوشحال شده بودند. مادر قبلاً خوابی از حضور یک نور در خانه به دنبال شهادت محمد دیده بود که آن روز پی به تعبیرش برد. مادرم می‌گفت حضرت آقا چنان جذبه و نورانیتی داشتند که من حتی نتوانستم به صورتشان نگاه کنم.

در پایان ضمن تشکر از شما برای قبول فرصت مصاحبه و از اینکه وقتتان را در اختیارمان قرار دادید تقاضا دارم اگر حرفی باقی مانده است که ذکر آن را ضروری می‌دانید بفرمایید.

امیدوارم همانطور که در دنیا اسم خواهر و خانواده شهید روی ماست، در آخرت هم در کنار شهدا و مورد شفاعتشان باشیم. شرمنده شان نباشیم. خواهر شهید بودن رسالت خیلی بزرگی است که من قطره‌ای از این دریای رسالت را نتوانسته‌ام به جا آورم. امیدوارم خدا ما را برای یاری اسلام، انقلاب و رهبرمان کمک کنند.

چرا توابین شجاعتشان را در قیام اباعبدالله (ع) به کار نگرفتند؟

توابین نام گروهی در تاریخ سیاسی سده اول اسلام است که به تاسی از سالار شهیدان در برابر حکومت امویان خیزش کرده و در این حرکت مسلحانه کوشیدند مخالفت خود را با حکومت داری امویان بویژه خشونت افسار گسیخته بنی‌امیه در کربلا و شهادت امام حسین (ع) و اصحابش از یک سو و اسارت خاندان وحی از سوی دیگر، به نمایش گذاشته و به قدر وسعشان در صدد خونخواهی امام (ع) و اصحابش برآمده و قاتلان و ستمگران را به سزای رفتارشان برسانند.

این قیام، نخستین خیزش مردمی توصیف می‌شود که در خون خواهی سالار شهیدان حضرت امام حسین بن علی (ع) به انجام رسید و راه را برای قیام‌های آینده شیعیان همچون قیام مختار بن أبی عبید ثقفی، قیام زید بن علی بن الحسین (فرزند امام سجاد (ع)، قیام یحیی بن زید بن علی و ... گشود و زمینه را برای تداوم قیام‌های علوی در رویارویی با ستمگری بنی‌امیه، فراهم کرد. (۱)

پس از آنکه امام حسین بن علی (ع) که در حرکتی تاریخی و تاریخ ساز، قیام جاودانه خود را به انجام رساند و با این قیام، کاخ بیداد یزیدیان را به لرزه درآورد و در اقدامی شجاعانه نقاب از چهره امویان برداشت و آنان را رسوا کرد و بویژه پس از خطابه‌های روشنگرانه امام زین العابدین (ع) و حضرت زینب کبری (س) در عراق و شام که نقش تعیین کننده‌ای در بیداری مردم در جهان اسلام ایفا کرد، گروهی از شیعیان کوفه که در حمایت از سرور و پیشوایشان امام حسین بن علی (ع) کوتاهی کرده و از روی ترس و دیگر انگیزه‌ها، دست از یاری امام (ع) شسته بودند و گوشه عزلت برگزیدند، متوجه خطای راهبردی‌شان شده و چنان که اشاره خواهد شد، کوشیدند این کوتاهی را جبران کنند.

این جریان که از آن به «توابین» یاد می‌شود، متشکل از گروهی از شیعیان است که پیش از قیام امام حسین بن علی (ع) با امام (ع) نامه نگاری کرده و سرور جوانان اهل بهشت (ع) را به کوفه دعوت کردند. آنان در نامه‌های خود، امام حسین (ع) را از یاری خود در عراق مطمئن ساخته و تاکید کردند در هیچ شرایطی دست از یاری امام (ع) نخواهند کشید. امام حسین بن علی (ع) نیز که با دعوت گروه بسیاری از مردم کوفه، حجت را بر خویش تمام دانسته، پسر عمو و فرد مورد اعتمادش جناب مسلم بن عقیل بن أبی طالب (۲) را به عنوان سفیر قابل اطمینان خویش، به سوی عراق فرستاد.

مسلم در کوفه، اشتیاق مردم را برای پذیرش امام (ع) مشاهده کرد و برای امام (ع) نامه‌ای فرستاد مبنی بر اینکه کوفیان به عهد خویش پایبند هستند و در راه یاری اهل بیت رسالت (ع) مصمم‌اند. اوضاع در عراق عموماً و شهر کوفه خصوصاً به نفع جریان اموی پیش نمی‌رفت؛ تا اینکه یزید بن معاویه به پیشنهاد مشاورش «سرجون» تصمیمی می‌گیرد که روند حوادث در سرزمین عراق را به نفع امویان تغییر دهد. این تصمیم، انتخاب عبیدالله بن زیاد بن أبیه به فرمانداری کوفه است.

با انتخاب عبیدالله بن زیاد که فردی فریبکار، سیاست باز و خدعه‌گر و در وفاداری به بنی‌امیه شهره بود و در راه خدمت به آنان از هیچ جنایتی فروگذاری نمی‌کرد، به فرمانداری کوفه با حکم یزید بن معاویه و آمدن وی به شهر کوفه و تلاش‌های وی برای سرکوب شیعیان و تطمیع گروهی از بزرگان این شهر که به دستگیری و شهادت مسلم بن عقیل سفیر امام حسین (ع) به کوفه انجامید، اوضاع کوفه تغییر کرد و در این شرایط جدید، بسیاری از بزرگان نیز تحت تاثیر قرار گرفته و از انجام وظایف خویش در تشویق توده‌های مردم به حمایت از اهل بیت (ع) و ساماندهی نیروهای مردمی، کوتاهی کرده و سکوت اختیار و صحنه را ترک کردند.

افرادی همچون مختار بن أبی عبید ثقفی به دستور ابن زیاد دستگیر شدند و در این شرایط تیره و سخت، شخصیت‌های بزرگ و بانفوذی همچون سلیمان بن صُرد خزاعی از یاری امام حسین (ع) عقب نشینی کرد و در آن شرایط حساس دست از یاری امام (ع) کشید و سکوت اختیار کرد. هانی بن عروه و مسلم بن عقیل نیز به دستور ابن زیاد به شهادت رسیدند. با شهادت مسلم، جوی از تیرگی و استبداد بر کوفه سایه افکند و شیعیان در حالتی از نگرانی و حیرت فرورفتند. (۳)

پس از واقعه کربلا و جنایت بزرگ بنی‌امیه در حق امام حسین بن علی (ع) و یاران و اهل بیتش در سال ۶۱ هجری، سلیمان بن صرد خزاعی و شیعیانی که از یاری سالار شهیدان (ع) کوتاهی و سستی کرده بودند، دچار پشیمانی و اندوه فراوانی شده و به کوتاهی و ضعف خویش در یاری خاندان رسالت (ع) پی بردند و گرفتار عذاب وجدان شدند. این گروه که خود را تواب (توبه کننده از خطای راهبردی کوتاهی در دفاع از حقانیت اهل بیت (ع) نامیدند، تلاش کردند خطای گذشته خود را جبران کرده و قاتلان امام حسین (ع) را که مرتکب چنین جنایتی سترگ شده بودند، مجازات کنند. (۴)

توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی به قصد خون خواهی شهیدان کربلا، به منطقه «جصاصهٔ» و سپس «الأنبار» رهسپار شده و به سمت شام (مقر خلافت امویان) در حرکت بودند. آنان با شعار «یَا لَثَارَاتِ الحُسَین (ع) کوشیدند از قاتلان سالار شهیدان (ع) و دیگر شهیدان کربلا انتقام گرفته و با خونشان اشتباه بزرگشان در وادادگی و بی تفاوتی نسبت به حادثه دلخراش عاشورا و شهادت سبط پیامبر (ص) و یاران باوفایش را جبران کنند.

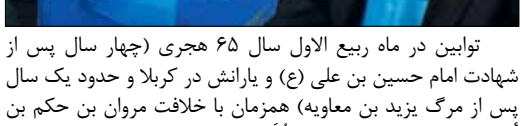

توابین در ماه ربیع الاول سال ۶۵ هجری (چهار سال پس از شهادت امام حسین بن علی (ع) و یارانش در کربلا و حدود یک سال پس از مرگ یزید بن معاویه) همزمان با خلافت مروان بن حکم بن أبی العاص، از اردوگاهشان در نُخَیلهٔ (نزدیک کوفه) خارج شده و به سوی کربلا شتافتند و به زاری، شیون و ناله پرداخته و پس از آن، راهی سرزمین شام شدند تا با ارتش بنی‌امیه روبه‌رو شوند.

مروان بن حکم (۵) نیز که پس از برکناری ناگهانی معاویه بن یزید (معاویه ثانی) تخت خلافت را تصرف کرده و خلافت را به دست آورده بود، عبیدالله بن زیاد را که از فرماندهان بنی‌امیه و از دلدادگان به خاندان اموی بود، برای سرکوب این قیام به سمت عراق گسیل داشت. توابین در منطقه‌ای به نام «عین الوردهٔ» (شمال غرب صفین؛ سرزمینی میان عراق و شام) با ارتش بنی‌امیه به سرکردگی ابن زیاد روبه‌رو شدند و نبرد سختی میانشان درگرفت. توابین هرچند تعدادشان از ارتش تحت فرمان عبیدالله بن زیاد کمتر بود و تجربه نظامی فرماندهان توابین نیز قابل مقایسه با فرماندهان اموی بویژه عبیدالله بن زیاد نبود، با پایمردی، شجاعت و دلاوری بسیاری پیکار می‌کردند و در پایان این نبرد نابرابر، همه فرماندهان توابین از جمله فرمانده سالخورده‌شان سلیمان بن صرد خزاعی (به استثنای رفاعهٔ بن شداد که به همراه گروه اندکی از توابین توانست از میدان معرکه گریخته و خود را به کوفه رسانند)، به شهادت رسیدند.

سلیمان بن صرد خزاعی در زمانی که در سرزمین عین الوردهٔ توسط امویان به قتل رسید، پیرمردی سالخورده بود و ۹۳ سال از عمرش می‌گذشت. توابین که از لحاظ تعداد با ارتش عبیدالله بن زیاد قابل مقایسه نبودند و تعدادشان تنها به حدود ۴ هزار تن می‌رسید، با شجاعت ستودنی با ارتش بنی‌امیه به پیکار پرداختند و تا پایان نیز تسلیم نشده و جان خود را در راه عقیده خویش، نثار کردند. (۶)

اخبار

کتاب «نیهیلیسم معنایی» چاپ شد

کندوکاوی در نظریات ویلارد کواین

کتاب «نیهیلیسم معنایی» نوشته حسین شقاقی به‌تازگی توسط انتشارات ققنوس منتشر و راهی بازار نشر شده است.

این‌کتاب در نتیجه ۳ سال مطالعه مولف درباره آثار مربوط به استدلال‌های ویلارد کواین درباره کل‌گرایی معنایی، عدم تعین ترجمه، یادگیری زبان و نیز رد تمایز تحلیلی_ترکیبی و نقدهای آن‌هاست. استدلال رسمی کل‌گرایی معنایی و تز طبیعی‌گرایی‌گرایی دو موضوع اصلی‌ای هستند که نویسنده کتاب، مطالب خود را براساس آن‌ها نوشته است.

کلی‌گرایی معنایی دربرگیرنده این‌ایده است که محتوای زبانی را نمی‌توان میان یک‌به‌یک جملات زبان تقسیم کرد. آموزه طبیعی‌گرایی هم هرچند معمولاً از مقدمات استدلال کل‌گرایی معنایی محسوب نمی‌شود اما جایگاه مهمی در فلسفه کواین دارد.

نیهیلیسم معنایی از مواضع پربحث و جدل هستی‌شناسی کواین است که با رویکرد انتقادی او به معرفت‌شناسی و فلسفه زبان غرب همراه است. کتاب پیش‌رو برپایه رساله دکترای حسین شقاقی در موسسه حکمت و فلسفه نوشته شده است. او در حال حاضر عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است.

این‌کتاب ۷ فصل اصلی با این‌عناوین دارد: «استدلال کل‌گرایی معنایی، ردایه‌ای بر نگرش اتمیستی به معنا»، «کواین در برابر سنت دکارتی؛ معرفت‌شناسی کل‌گرا و طبیعی‌شده»، «هستی‌شناسی طبیعی‌گرا»، «یادگیری زبان مادری، کل‌گرایی معنایی و حذف معنا از هستی‌شناسی»، «تز عدم تعین ترجمه و نسبت آن با کل‌گرایی معنایی کواین»، «نسبت رد تمایز «تحلیلی_ترکیبی» با کل‌گرایی و نیهیلیسم معنایی» و «اعتراضات».

فصل اول کتاب خود دو بخش اصلی با عناوین «تعریف و استدلال کل‌گرایی معنایی کواین» و «کل‌گرایی تائیدی کواین» دارد. فصل دوم هم دربرگیرنده این‌چهاربخش است: «ویژگی‌های سنت معرفت‌شناسی دکارتی»، «مبناگرایی در جستجوی پایه‌های مستحکم برای علم»، «ویژگی دوم سنت معرفت‌شناسی دکارتی؛ محوریت مسئله توجیه» و «کواین و طرد مسئله توجیه و شکاکیت دکارتی».

در سومین فصل کتاب هم مخاطب با این‌عناوین روبرو می‌شود: «جنبه هستی‌شناختی طبیعی‌گرایی کواین»، «زبان منطق جدید و لوازم هستی‌شناختی آن»، «تحول بُعد دلالت‌شناختی «التزام هستی‌شناختی» کواین» و «مسئله هویت‌های معنایی در هستی‌شناسی طبیعی‌گرا». چهارمین فصل کتاب «نیهیلیسم معنایی» هم ۳ بخش «یادگیری اشاره‌ای»، «یادگیری جملات نظری» و «مسئله معنای جملات نظری» را شامل می‌شود.

«استدلال عدم تعیین ترجمه»، «عدم تعین، اسطوره موزه و کل‌گرایی معنایی»، «تفاوت عدم تعین ترجمه و تعین ناقص نظریه» و «مقصود از فقدان «امر واقع» در ترجمه، و وجود «امر واقع» در «تعین ناقص»» هم عناوین بخش‌های فصل پنجم کتاب هستند. فصل ششم کتاب پیش‌رو دربرگیرنده ۳ بخش «تمایز تحلیلی_ترکیبی»، «آیا کواین منکر هرگونه جمله «تحلیلی» است؟» و «نفی تمایز معرفت‌شناختی تحلیلی _ ترکیبی» است.

هفتمین فصل کتاب هم ۵ بخش را با این‌عناوین شامل می‌شود: «لزوم استنتاج «کل‌گرایی معنایی» از مقدمات استدلال»، «مسئله سازگاری کل‌گرایی معنایی با اصل ترکیب‌پذیری»، «اعتراضات ناشی از قرائت معرفت‌شناختی از کل‌گرایی معنایی»، «دو اعتراض ناشی از نادیده‌گرفتن «طبیعی‌گرایی»» و «آیا تحقیق‌پذیری با سایر مقدمات کل‌گرایی معنایی سازگار است؟»

در بخشی از این‌کتاب می‌خوانیم:

پیش‌تر بیان شد که عدم تعین ترجمه همان تز کل‌گرایی معنایی یا به تعبیری نیهیلیسم معنایی است. بنابراین عدم تعین ترجمه تزی هستی‌شناختی است، چرا که دعوی اصلی آن هستی‌شناختی است. برخی فیلسوفان و منتقدان کواین به این‌نکته توجه نکرده‌اند و عدم تعین ترجمه را با یکی از نظریات دیگر وی خلط کرده‌اند: «تعین ناقص نظریه.» بنابراین، فهم بهتر «عدم تعین ترجمه» در مقایسه و بیان تفاوت‌هایش با «تعین ناقص نظریه» حاصل می‌شود.

اهمیت این‌مقایسه در این است که بعضی منتقدان کواین از عدم تعین ترجمه قرائتی معرفت‌شناختی داشته‌اند و آن را متمایز از و متفاوت با تز «تعین ناقص نظریه» نمی‌دانند. چنین قرائتی از عدم تعین ترجمه اهمیت هستی‌شناختی آن را نادیده می‌گیرد، چرا که جنبه هستی‌شناختیِ آن است که هویت‌های معنایی را از